

رسول جعفریان

شیعه شناسی در روزگار صفوی

مروری بر یک اربعین حدیث با ارزش

۹۱-۱۰۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رسول جعفریان

چکیده: کتاب بستان الناظرین فی معرفه ائمه الهادین اثر محمد یوسف بیکا که در سال ۱۱۱۹-۱۱۲۰ نوشته شده، شرح چهل حدیثی است که نویسنده ضمن آن سعی کرده است به مسائل مختلفی که به تشیع و اعتقادات صحیح او مربوط می شود، بپردازد. در واقع، می توان آن را اثری در معرفی شیعه و ویژگی های آن دانست. نویسنده در نوشتار پیش رو، با ارائه گزارشی از کتاب، محتوای آن را در بوطه بررسی قرار داده است.

کلیدواژه ها: شیعه شناسی، صفوی، معرفی کتاب، اعتقادات شیعه، عقاید شیعه، حدیث، اعتقادات تشیع، معرفی شیعه، بستان الناظرین فی معرفه ائمه الهادین، تشیع، محمد یوسف بیکا، محمد یوسف ناجی.

Studying Shi'ism in Safavid Era Reviewing Forty Valuable Hadiths

By: Rasool Ja'fariān

Abstract: *Boštān on-Nāzerīn fi Mu'arrifa A'emat ol-Hādīn*, by Muhammad Yusuf Beika, was written in 1119-1120. It includes the explanation of forty hadiths through which the author is trying to talk about different issues which are related to Shi'ism and his right beliefs. In fact, it can be considered as a work which introduces Shi'ism and its features. The present paper provides a report of this book in order to criticize its content.

Key words: Studying Shi'ism, Safavid, book report, Shiite beliefs, hadith, introducing Shia, *Boštān on-Nāzerīn fi Mu'arrifa A'emat ol-Hādīn*, Muhammad Yusuf Beika, Muhammad Yusuf Nāji.

الفکر الشیعی فی العصر الصفوی إطالة على أحد النماذج القيّمة من (الأربعون حديثاً)

رسول جعفریان

المخالصة: يشتمل كتاب بستان الناظرين في معرفة الأئمة الهاديين على شرح لأربعين حديثاً سعى المؤلف من خلالها للحديث عن مسائل مختلفة ذات صلة بالتشيع وعقائده الصحيحة. وهذا الكتاب من تأليف محمد يوسف بيكا، ألفه خلال سنتي 1119، 1120، ويمكن في الواقع اعتباره كتاباً مناسباً للتعريف بالشيعة وما تمتاز به.

والمقال الحالي يتضمّن استعراضاً للكتاب، مع البحث عن محتوياته ووضعها في بوتقة النقد.

المفردات الأساسية: الفكر الشيعي، الصفوية، تعريف الكتاب، عقائد الشيعة، عقيدة الشيعة، الحديث، عقائد التشيع، تعريف الشيعة، بستان الناظرين في معرفة الأئمة الهاديين، التشيع، محمد يوسف بيكا، محمد يوسف ناجي.

شیعه‌شناسی در روزگار صفوی

رسول جعفریان

مروری بر یک اربعین حدیث با ارزش

مقدمه

کتابی با عنوان *بستان الناظرین فی معرفة ائمة الهادین*، چهل حدیثی است که نویسنده انتخاب و شرح کرده و ضمن آن سعی کرده است به مسائل مختلفی که به تشیع و اعتقادات صحیح او مربوط می‌شود بپردازد. در واقع، آن را می‌توان اثری در معرفی شیعه و ویژگی‌های آن دانست. این اثر که در سال ۱۱۱۹. ۱۱۲۰ نوشته شده و مجموعاً در ۳۱۰ فریم یعنی ۶۱۶ صفحه سامان یافته، دارای خطی بسیار زیباست. نویسنده این اربعین، بر اساس آنچه در خاتمه آمده، محمد یوسف بیکاست و کاتب نسخه که یادداشتی هم در پایان نوشته، خود را محمد بن فضل‌الله الحسینی الموسوی الجهرمی یاد کرده و مؤلف را که مخدوم خود دانسته محمد یوسف بیکا نام برده است. ماده تاریخ انتهای نسخه، سال ۱۱۱۹ را نشان می‌دهد، اما در متن به سال ۱۱۲۰ همه به مناسبت بحث‌های ظهور اشاره شده است. تاریخ کتابت در اول ربیع‌الاول سال ۱۱۲۱ تمام شده است. نام کتاب یعنی *بستان الناظرین*، هم در بخش مقدماتی کتاب آمده و هم در یادداشت پایانی دیده می‌شود.

پیش از این، از این نویسنده، اثری با عنوان رساله در پادشاهی صفوی منتشر کردم. (مجلس، ۱۳۸۷) نام وی در آن کتاب محمد یوسف ناجی آمده و گفته شده که اصلش گرجی بوده است. در مقدمه‌ای که آنجا نوشتم، آوردم که وی کتاب اربعینی دارد که نمی‌دانم مانده است یا خیر، اما اکنون معلوم می‌شود که مانده و همین کتابی است که اکنون در حال نوشتن گزارش آن هستیم. در کتاب ما از وی با عنوان محمد یوسف بیکا یاد شده است.

در ابتدای کتاب، از این اثر با عنوان «اربعین، موسوم به *بستان الناظرین فی معرفة ائمة الهادین* در تعریف ائمه طاهریں» یاد شده است. ابتدا تحمیدیه و سپس توضیحات مقدماتی درباره اهمیت روایت حفظ چهل حدیث و طرق آن بحث شده است. سپس مقدمه‌ای آمده (فریم ۴) و توضیح داده است که مسیرش در شرح و شناخت ائمه طاهریں است که پس از رسول (ص) عهده‌دار هدایت امت هستند. همین‌جا درباره اختلاف میان امت و درباره شماری از رخدادها و دیدگاه‌هایی که درباره شیعه و سنی در آغاز امر وجود دارد، سخن گفته است. توضیحات، ترکیبی از حدیث و متن‌های خود نویسنده و نیز به مناسبت همراه اشعاری است که ارائه شده است. انتخاب این اشعار تا پایان کتاب وجود دارد و از این زمینه، به دلیل حفظ بخشی از ادبیات عامه مذهبی، اثر حاضر غنی و پر بار است.

روش مؤلف آن است که متن حدیث را به ترتیب یک تا چهارم می‌آورد، ترجمه می‌کند و سپس به بیان نکاتی که می‌توان از آن برداشت کرد، می‌پردازد. در این ضمن، گاه ده‌ها حدیث دیگر ضمن شرح حدیث اصلی آورده می‌شود.

سه نکته را درباره این کتاب باید گفت:

نخست دیدگاه‌های تازه و شرح‌های نویی که درباره برخی از مسائل داده است. به نظر می‌رسد این نکات

قابل توجه و در مواردی تازگی دارد.

دوم برخی از نکات تاریخی که مربوط به روزگار مؤلف است و این نوشته، بیشتر عهده دار همان است. وی در جای جای اثر، به مناسبت، مسائلی را که مرتبط با مباحث کتاب است، ذکر کرده و دیدگاه‌هایش را بیان می‌کند.

سوم اشعاری شماری که در این کتاب آمده و به نظر می‌رسد برخی از آنها اهمیت زیادی دارد. شاعر برخی اشعار معرفی و در بسیاری از موارد هم از شاعر نامی برده نمی‌شود. ممکن است برخی از اینها در جایی درج نشده باشد. مثلاً از میر فرید قزوینی نقل می‌کند: «توصیف علی نه پایه مردم شد/ اندیشه در ادراک صفاتش کم شد/ زد جوش چو دریای کمالات علی/ یک قطره از آن بحر غدیر خم شد». (فریم، ۲۶) یا مثلاً از «ملا آمدی رحمه الله» نقل کرده: «کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست/ که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری». (فریم، ۳۲) نمونه دیگر قصیده بلند مبارک خان درباره امام علی (ع). (فریم، ۶۴)

چهارم منابع و مآخذی که در این کتاب از آنها نقل شده و فهرست نسبتاً بلندی است. برخی از کتاب‌ها از روزگار خود وی



و قابل توجه‌اند. مانند اینکه نوشته است:

میر محمد هادی مرحوم مغفور رضوان الله تعالی علیه، در کتاب عقاید الفصول فی معرفه الاصول.

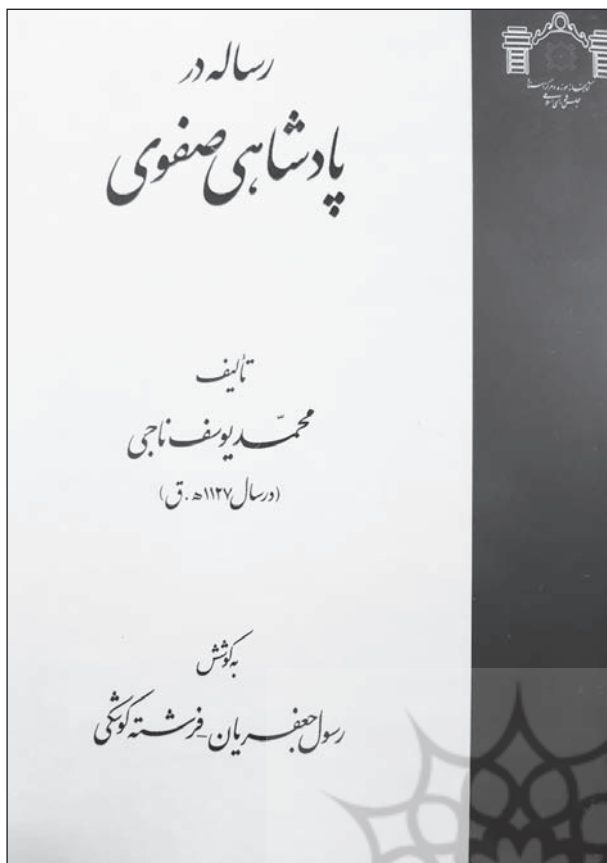
مواردی در این باره هست که به بررسی نیاز دارد. در گزارش ذیل به نمونه‌هایی اشاره خواهیم کرد.

نویسنده در صفحات آغازین، فهرستی از اختلافات پدیده آمده پس از رحلت رسول (ص) را بیان می‌کند، حوادثی چون سپاه اسامه و امثال آن را آورده و مستندات خود را بیان کرده است. هدف از این قسمت، هدایت بحث به سمت نشان دادن حقانیت شیعه و بطلان آرای مخالفان است. این مبحث در میانه کتاب هم در جایی با تفصیل بیشتری آمده است.

در اینجا مروری بر این چهل حدیث و موضوعات آنها کرده و هر کجا که نکته‌ای خاص در زمینه مسائل دوره صفوی دارد به آن می‌پردازیم.

حدیث اول از چهل حدیث او (فریم ۲۰) روایت افتراق امت است که مطالب بیان الادیان را آورده و پس از کلیات، وارد بحث فرقه‌شناسی شده (فریم، ۳۲) و چنان‌که اشاره شد، عمدتاً عین مطالب بیان الادیان درباره فرقه‌ها را دارد، هر چند در میانه افزوده‌هایی نیز از منابع دیگری آورد. در بخش شیعه امامیه از مطالب میرداماد در تقویم الایمان استفاده کرده است. (فریم، ۵۵)

حدیث دوم (فریم ۵۶) حدیث عرضه دین از عبدالعظیم حسنی است. مؤلف به این ترتیب سعی می‌کند احادیثی را انتخاب کند که به طور طبیعی بحث در چارچوب شیعه‌شناسی پیش برود. حدیث سوم (فریم ۶۸) درباره امام علی (ع) و اولاد اوست. حدیث چهارم در فریم ۷۷ آمده و در فضائل امام علی (ع) است. همه اینها بهانه‌ای بر شرح دیدگاه‌های شیعه و نشان دادن جایگاه امامان است. حدیث پنجم روایتی درباره



نام دوازده امام در معراج است. (فریم ۸۱) حدیث ششم (فریم ۸۳) و حدیث هفتم (فریم ۸۶) باز درباره فضائل امام علی (ع) است. حدیث هشتم (فریم، ۸۹)، نهم (فریم، ۹۴)، دهم، (فریم، ۹۷) درباره روایتی از علامات «امام» است و به تفصیل بحث شده است. حدیث یازدهم (فریم، ۱۱۵)

نقد قصه خوانان

حدیث دوازدهم (فریم، ۱۲۱) روایتی است علیه ابومسلم مروزی یا همان خراسانی. به همین مناسبت، بحثی درباره قصه خوانان و در واقع در نقد تاریخی ابومسلم دارد. کلیت مطلب درباره وضع قصه خوانان دوره صفوی این است که پیش از صفویه، قصه خوانی در ایران سخت رواج داشت و بخش عمده‌ای از آن ابومسلم‌نامه‌ها بود و او شخصیتی محبوب بود. از وقتی که عالمان جبل عاملی به ایران صفوی آمدند، علیه ابومسلم نوشتند و گفتند که این قصه‌ها دروغ است. کرکی متنی علیه ابومسلم نوشت و بعد از آن و تا اواخر صفوی، منازعه بر سر ابومسلم به صورت رد و ایرادهای رساله‌ای ادامه داشت. این قصه به درگیری با صوفیان هم ربط یافت و آنها که قرابتی با میراث قبل از صفوی داشتند، گویی مدافع ابومسلم بودند، گرچه ارتباطی با

باورهایشان نداشت. شرح اینها را در همان قصه خوانی قدیم آورده‌ایم. دکتر محجوب هم در جایی مفصل نوشته است، اما متن حاضر پس از آوردن روایتی درباره تقسیم افراد بد و شریر گوید: [فریم ۱۲۲]

گفته‌اند که قصه خوانان دروغ‌گو و افسانه‌گویان سخت‌رو، و متصوفه بی‌آبرو، و مبتدعان زشت‌گواز این طایفه‌اند، کسانی که بالطبع شریر باشند و شرّایشان را سرایتی باشد و این صنف بدترین اهل عالمند، چه اول تضييع عمر شریف نموده، مردم را از کار و بار خیر یازدارند، و دویم از دین و ایمان برارند، و فریب مردمان دهند. پس چون این معنی را دانستی، با حذر باش از ایشان.

تبصره: و بدان که از حدیث شریف مذکور چند چیز درو مزبور است: اول آنکه آن زندیق [ابومسلم] از دشمنان اهل بیت و امام عصر خود بود که اگر چنین نبود، اسم آن بی‌دین در میان اسامی دشمنان ایشان نمی‌بود. دویم آن که بر امام عصر خروج نمود و در تقویت دشمنان اهل بیت و شیعیان ایشان سعی بلیغ نمود، و آخر به موجب حدیث شریف من أعان ظالما فقد سلطه الله [علیه] مغلوب و مقتول شد. چنان قدری ذکر کرده خواهد شد. سیم آن که همچنان که بنی‌امیه (لعنهم الله) دشمن خاندان نبوت و امامت بودند، بنی‌عباس زیادتر بودند. اگر بنی‌امیه پنج معصوم را شهید کردند، بنی‌عباس شش امام را مسموم نمودند. (لعنهم الله تعالی). چهارم آنکه لعن فرمودند امام (علیه السلام) بر کسی که گوید او از شیعیان است؛ زیرا که برخلاف شیعه بود؛ چراکه شدیدالعناد بود نسبت به ائمه و شیعیان ایشان، و باعث قتل ایشان بود.

پنجم آن که هر که ابومسلم را دوست دارد، امامان را دشمن داشته، و هر که او را مدح گوید، ذم ائمه (علیهم السلام) کرده است، و هر که آن ملعون را قبول کند، پس امامان را رد کرده. از اینجا معلوم می‌شود نهایت تأکید در دشمنی آن شقی پلید.

رفتار باشند. توانگران ایشان، بدزدند توشه فقیران و درویشان را و خردان ایشان تقدم جویند بر بزرگان، یعنی در سن و علم و عمل و سبق در اسلام و ایمان، اینها همه منظور است، در شرع، هر نادان و قصه‌خوان نزد ایشان مرد آگاه باشد... و به همین ترتیب ویژگی‌های دیگر بیان می‌شود.

موضع وی درباره علما و به خصوص برآمدن افراد غیرعالم به جای عالمان از عبارت او آشکار است. از جمله «پس اگر منصبی بایند، یعنی علما، سیرنشوند از رشوه‌گرفتن، و اگر فروگذاشته شوند از منصبی، عبادت کنند خدا را به ریا، بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنند، و دعوت کننده به کیش ملحدان. پس هر کس دریابد ایشان را، می‌باید حذر کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را». انتخاب این عبارات و نوع ترجمه، موضع انتقادی وی را نسبت به وضع علما و زمانه تا حدی نشان می‌دهد. در ادامه ضمن نکاتی به نتیجه‌گیری از حدیث پرداخته و از لزوم پرهیز از اینکه هر کسی را عالم و عارف پندارد، یاد می‌کند. از چهار گروه بد می‌گوید که البته عبارت در بیان دو گروه اول قدری مبهم است، اما گویا اشاره به پیشگویان، کسانی که عارف خوانده می‌شوند، همین‌طور «اهل فلسفه که «حکما» گفته می‌شوند»، و «اهل متصوفه که مبتدعه و مجوس و یهودی و نصاری این امت گفته می‌شوند».

به نظری «هریک از این چهار طایفه چیزها دارند، بدترین و ردتترین خلق خداوند در بداعتقادی و بدنهادی و دشمن‌خانگی در اغوانمودن خلق خدا، و دشمن‌ترین مردم به خاندان نبوت و امامت؛ زیرا که شیعیان و دوستان ایشان را گمراه می‌نمایند، و نسبت به جناب اقدس الهی، عزوجل، به حلول و اتحاد قائل می‌شوند». (فریم ۱۳۲-۱۳۳)

از این پس وعده می‌کند تا به برخی از باورهای این گروه بپردازد و بدین ترتیب بحث از تصوف آغاز می‌شود: «چنین عالمانند راه‌زنان دین، و دعوت نمایندگان به کیش ملحدین، و قصه‌خوانان ملعونین و معاونان شیاطین، و سایر برادرِ ظالمین، و گمراه نماینده شیعیان و دوستان بایقین». (فریم، ۱۳۳) ادامه بحث درباره نقش مثبت و منفی عالمان بر اساس روایات است و در اواخر بحث این شعر: «گشتم بسی به مدرسه‌ها کس نیافتم / کودرس حق افاده کند استفاده هم / از اینای خاندان مروّت نشان مجوی / کاهل دلی نماند از آن خانواده‌ام». (فریم، ۱۳۶)

حدیث چهاردهم (فریم ۱۳۶) از حدیقة الشیعه است که معلوم

ششم آن که هر که خواهد که از شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت باشد، باید که از آن بدبخت ابد بیزاری جوید و تبراً کند که اگر چنین نکند، ائمه (علیهم السلام) بیزارند از او، و بر آن که لعنت می‌نمایند، و بیزاری ایشان بیزاری خداست از آن کس. نعوذ بالله من غضب الله، و لعنة الله على أعدائهم من الاولین والآخرین. [همین متن صفحات چندی را به افشاگری تاریخی درباره ابومسلم ادامه داده تا این شعر را با انتساب به حیرتی نقل می‌کند: (فریم: ۱۲۹)]

بومسلم مروزئ نادان
وان دام فریب قصه‌خوانان
نشاخت ائمه هدی را
منکر شده حق شاه مردان
بستند بر او حکایتی چند
جمعی که فروختند ایمان
دادند فریب ابلهان را
گشتند فریفته آن سفیهان

بحث از ابومسلم تا فریم ۱۳۳ ادامه می‌یابد. او می‌نویسد:

مخفی نماند که ابومسلم و نظراً و امثال او را که سخت‌ترین دشمنان دین و اهل بیت طیبین و شیعیان ایشان بوده، به دلیل قرآن و سنت، عداوتشان واجب و احتراز دوستی ایشان لازم است، که اگر چنین کند، خسران دنیا و آخرت او را شاملست؛ زیرا که آن معلون در اکثر اعمال ذمیمه با... هم عنان و با شیاطین جنّ و انس یکسان است، از برای آن که اگر... سبب غضب خلافت و استیلای بنی‌امیه و مروانیان شد، ابومسلم نیز غضب خلافت و باعث استیلای عباسیان شد». (فریم ۱۳۰)

نویسنده سپس به شیعه‌کشی ابومسلم پرداخته و از سنبلد هم به عنوان «سنبلد مجوسی که از خاصان آن زندیق بود» یاد کرده است.

نقد صوفیان

نقد ابومسلم در این متن صفوی، ارتباط نزدیکی با مبارزه علیه صوفیان داشت و شاید به همین دلیل، نویسنده در حدیث سیزدهم (فریم ۱۳۱) به سراغ صوفیان رفته و این بحث را طرح می‌کند. حدیثی از طیف احادیث «سیاتی علی الناس زمان... آمده که «اقوامی خواهند آمد که... مؤمن در میان ایشان خوار و بی‌مقدار و فاسق در میانشان عزیز و با اعتبار باشد، امیران ایشان نادان و ستمکار و علمای ایشان برده‌های ظالمان سایرو

می‌شود و او آخر صفوی قطعاً از ملا احمد اردبیلی یا همان مقدس اردبیلی دانسته می‌شده و الان می‌دانیم که این مسئله محل تردید جدی است. احادیث ضد تصوف آنجا فراوان آمده و نویسنده یکی را آورده و به شرح آن پرداخته است. پس از آن نوشته: «بدان که شیخ حر. علیه الرحمه. رساله در ردّ این طایفه نوشته، الحق بسیار خوب نوشته و به خط مصنف در نزد ارقم اربعین موجود است». در اینجا فرق صوفیه را به نقل کتاب شیخ حر آورده است (اصل آن تقسیمات از نسفی است). «فرقه دوازدهم آنها تنها فرقه‌ای است که «اهل حق اند» و اینها قومی اند که تابع‌اند سنت رسول را، و به جا می‌آورند نماز را به وقتش با جماعت». (فریم، ۱۳۸) به گفته وی، این صوفیه از سنی‌ها هستند و آنها هم اینها را قبول ندارند. وی اشعار جامی را علیه صوفیان می‌آورد: (فریم ۱۳۹) «بوی درویشان نداری جامه پشمین چه سود...».

حدیث پانزدهم از قرب الاسناد علیه «اهل البدع والریب» است، (فریم، ۱۳۹) اما نمونه تاریخی از بدعت بدست نمی‌خواهد.

حدیث شانزدهم (فریم، ۱۴۰) باز علیه صوفیه است، گروهی که «اوراد ایشان، رقص کردن و نعره زدن و دستک زدن است و ذکر کردن ایشان، ترنم و نغمه سرآیدن». (فریم ۱۴۱) مؤلف از نُه ویژگی بد آنها می‌گوید و سپس روایات دیگری در این باره می‌آورد و با این بیت خاتمه می‌دهد: «گویا باور نمی‌دارند روز داوری / کین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند».

حدیث هفدهم (فریم ۱۴۴) باز ادامه نقد صوفیان است. در اینجا از کتاب سهارم المارقه فی اغراض الزنادقه یاد کرده و آن را به شیخ زین الدین نسبت داده است. آن‌گاه باز به نقل از شیخ حر و رساله او پرداخته است. نتیجه‌گیری آنکه «حاصل طول مقال آن است که بدانند پیروان احمد مختار و شیعیان حیدر کزار و دوستان ائمه اطهار. صلوات الله علیهم مادامت اللیل والنهار. که این طایفه خبیثه جیفه خوار، ردتربین اهل کفار، و ارزل از فجار تتار، و مستوجب شتم و قتل و نارند». (فریم ۱۴۵)

نقد شیخ بهایی در تصوف‌گرایی او

نویسنده با اشاره به «این احادیث شریفه و خطابات منیفه» به انتقاد از شیخ بهایی در تسامحی که در برخورد با صوفیان دارد پرداخته است: «و شیخ بهاء الدین محمد عاملی علیه الرحمه، با وجود سهل‌انگاری که کرده، قدری راه انصاف پیموده، می‌گوید: در رساله‌ای که در ردّ این طایفه قلمی فرموده و ایشان را چند فرقه شمرده بدین نحو که: بدان که تصوف پاکیزه کردن نیت است، و

خود را از دوستی غیر حق بازداشتن، و آراستن تن به سنت رسول صلی الله علیه و آله». آن‌گاه شمارش شیخ را از فرق صوفیه آورده و می‌گوید: «همان فرقه‌هایی است که شیخ حراز شیخ نجم الدین نسفی نقل نموده». آن‌گاه عبارت شیخ را درباره فرقه ناجیه، یعنی آخرین فرقه آورده و اینکه «دوازدهم فرقه ناجیه‌اند، و این مردم صوفی حق‌اند». آن‌گاه صفات آنان را در رعایت شریعت برشمرده و اینکه مثلاً «استماع سازها و بذله‌گویی و افسانه‌های دروغ رو می‌گردانند و... پس ایشان صوفی حق‌اند و حق با ایشانست و دنیا بر وجود ایشان برقرار است». در اینجا نویسنده درباره شیخ بهایی می‌نویسد: «بدان که این مرد دین‌دار با وجود کشف و پندار و فضل و کمال و قدر و جلال، از راه غفلتی که انسان را می‌باشد، غافل گشته و غفلت این طایفه در دین ضررش عظیم تر است از هزار شمسی‌زن، بلکه صد هزار. بنابراین ضرور دید که این را فاش نماید و حقیقت حال را به عرض اخوان دین برساند، و آن این است که می‌فرماید: صوفیه دوازده فرقه‌اند. یک فرقه ناجی و باقی اهل نار؛ و مردم از این استنباط می‌کنند که مثل شیخ مرد عزیزی چنین فرمایند، پس حق خواهد بود. و بنابراین هر طایفه‌ای از این طوایف در پناه این طایفه گریخته، باز همان خواهد شد که بود! و حال آنکه چنین نیست، به چند وجه، و این را نسبت به شیعیان هیچ یک از علمای متقدمه، بلکه ائمه معصومین. صلوات الله علیهم. نفرموده‌اند، بلکه خلاف این منع کرده‌اند، چنان‌که سابقه قدری مذکور شد» و باز وجوهی دیگر در نقد آن بیان می‌کند. نویسنده به هر حال در تلاش است تا به انتقاد از شیخ بهایی بپردازد، (فریم، ۱۴۵، ۱۴۶) هر چند سعی می‌کند حرمت او را هم نگاه دارد. بحث در نقد تصوف با مرور برخی از احادیث و نتایجی که از آنها گرفته ادامه می‌یابد. (فریم ۱۴۸)

خاطره‌ای از دیدار با پدر رافائل

در اینجا نویسنده خاطره‌ای را که از دیداری با پدر رافائل دومان داشته نقل کرده است. این شخص فرانسوی بیش از سه دهه در ایران بود و بارها درباره وی مطالبی نوشته شده که از آن جمله، مقاله دوست مرحوم مان جعفری مذهب درباره اوست. نویسنده متن ما در نقد صوفیه به مطالبی که در این باره میان او و پدر رافائل تبادل شده پرداخته و می‌نویسد: «شاهد این مقال آنکه روزی به عنوان سیر و عبرت در مسجد علی که در تختگاه اصفهان مشهور برابر هارون ولایت، که نزد غلامان «علی بهارون وری» موسومست، حاضر بودم که دیدم رفایل فرنگی ملعون مشهور پیدا شده، نگاه به اطوار و سماع و وجد طایفه‌ای از صوفیه که در آنجا جمع شده

بودند می‌نمودند، کرده، بخنده درآمده گفت: حاشا که این طور عبادت و بندگی باشد. رفیقی خدایا مرز داشتم، مردی دیندار. روی به او آورده گفت: چه می‌خندی؟ پنداری این دین اسلامست؟ رفایل گفت: می‌دانم فرق بسیار در اسلام شما هست. رفیقم گفت: ما اهل ملت احمدی، اینها [صوفیه] را کافرتر و رذرتراز شما فرنگیان می‌دانیم. رفایل گفت: حاصل، ما چنین بازی‌ای و عبادتی در هیچ ملتی و کیشی ندیده‌ایم و نشنیده‌ام. این را گفت و رفت». (فریم ۱۴۸)

خاطره‌ای هم از علی‌قلی جدیدالاسلام

سال‌ها پیش کتاب «سیف المؤمنین فی قتال المشرکین» از آنتونیو دو ژوزو، کشیش پرتغالی را که در اصفهان تغییر دین داد و مسلمان شد و اسمش را علی‌قلی بیک گذاشت، منتشر کردم. (قم، ۱۳۷۵) آن وقت نمی‌دانستم وی چه زمانی درگذشته، اما بعدها دوستانم جناب فلور یادداشتی درباره تاریخ درگذشت وی یافت و نوشت که یادداشتی پیدا کرده‌اند که ضمن آن کشیشی در تاریخ دهم مارس ۱۷۳۴ (حوالی شوال ۱۱۴۶) به هلند خبر داده است که علی‌قلی بیک که از وی با عنوان مرتد یاد کرده، درگذشته است. آقای روضاتی احتمال داده‌اند که خیابانی که در نزدیکی چهارسوی شیرازی‌ها به نام کوچه علی‌قلی بیک هست، شاید به نام وی نام‌گذاری شده بوده است. (بنگرید: دومین دو گفتار، ص ۶۷)

به هر حال، علی‌قلی بیک مترجم دربار شاه سلطان حسین صفوی و به اصطلاح دیپلماس بود. نویسنده اربعین خاطره‌ای از وی در همین زمینه تصوف نقل کرده است. خود علی‌قلی نقدی بر تصوف دارد که چاپ هم شده است. نویسنده اربعین می‌گوید: «از رفعت پناه علی‌قلی بیک دیپلماس استفسار احوال صوفیه نمودم که [آیا] جایی در کتاب‌های سابق ذکر این طایفه شده؟ در جواب فرمودند: مجملاد در کتاب اشعیا در باب ملاحم، به بدی یاد نموده‌اند و در کتاب لغت فرنگیان، در باب حرف صاد، به تقریبی گفته‌اند: صوف اسم جماعت حکمای یونانیه بوده، و بعد از مدت مدید رفته‌رفته فساق آن طایفه را به این اسم می‌خوانده‌اند. آخر، حکماء برای خود اسم دیگر وضع نموده‌اند که آن فیلسوف باشد و اسم صوفی را به زنادقه و فساق واگذاشتند». (فریم، ۱۴۸)

از بس که زدند شیشه تقوا بر سنگ / وز بس که به معصیت فرود بردند چنگ / اهل اسلام از مسلمانی‌شان صد ننگ کشیدند ز کفار فرنگ

چرا برخی از علمای شیعه با صوفیان مماشات می‌کردند؟

سیرتاریخی عوض شدن فضای مناسبات میان فقها و صوفیه در دوره صفوی امری تدریجی بود؛ به طوری که در فاصله سه نسل، دو قرن یازدهم هجری، تمایل به دوستی با صوفیه تا معارضه به روشنی دیده می‌شود. برای مثال شیخ بهایی یا محمدتقی مجلسی از کسانی هستند که گفته می‌شد تمایلات صوفیانه داشتند، در حالی که از نیمه دوم قرن یازدهم تا پایان عصر صفوی جدال میان این دو گروه بیشتر شد؛ آن‌گونه که علامه مجلسی رسماً به صورت یک مخالف ظاهرگشت و حتی این اتهام را از پدر هم نفی یا به عبارت بهتر توجیه کرد. نویسنده ما در ادامه آنچه درباره شیخ بهایی گفت، احساس کرده است که باید جدی‌تر به این بحث بپردازد. نظر او این است که این تسامح در برخورد شماری از علما با صوفیه، بیش از همه به قصد هدایت آنها بوده است. طبعاً توجه داریم که این مطالب در سال ۱۱۲۰ نوشته شده است.

نویسنده ضمن آنکه از دلایل مماشات شماری از علما از جمله محمدتقی مجلسی با صوفیه یاد می‌کند و شاهد بر صدق گفتار خود را شهادت دو فرزندش ملاعبدالله و ملامحمد باقر دانسته و از فعالیت این دو برادر علیه صوفیه یاد می‌کند. فعالیت ملاعبدالله علیه صوفیان چنان و چندان بود که مورد هجوم و

حمله آنان در مسجد جامع اصفهان قرار گرفت. در این حادثه یارانش او را از دست آنان که حتی بوریاهای مسجد را آتش زده بودند نجات داده و مخفی کردند. مخالفان وی حتی توانستند شاه را به عداوت با وی وادارند، و او گویا به حکم شاه، اخراج بلد شده، بعد از مدتی ایران را ترک کرده و راهی هندوستان شد. نویسنده در ادامه همین متن، از مواضع ملامحمد باقر مجلسی علیه فسادهای دوره صفوی یاد کرده و تأییدی بر تصویری که منابع دیگر در این باره داریم، می‌گذارد. با این حال ابتدا به شرح آن مفاشات پرداخته می‌نویسد: [فریم، ۱۴۹]

شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی و ملامحمد تقی مجلسی و ملامحسن کاشانی. علیهم‌الرحمه. که هر یک قدری بنا بر مصلحت، این طایفه را که شاید از آن راه باطل برگردند، مراعات می‌نمودند، بلکه از جانب ایشان سخنان نیز می‌گفتند و می‌نوشتند. اما فی الحقیقه در عقاید حقه مخالف ایشان بودند و مؤید این مقال آنکه هر یک از این علمای مزبور، عمر خود را صرف اخبار ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) نمودند، و مادام الحیات در نشر آثار اهل بیت (علیهم‌السلام) مجتهد و ساعی بودند، و قفل شبها را از مفتاح فلاح احادیث ایشان می‌گشودند، و شاهد بر این حال و مصداق این مقال آنکه شیخ بهاء‌الدین در رساله‌ای که از او مشهور است، بیان فرقه‌های این طایفه نموده که دوازده فرقه‌اند. یک فرقه از آنها ناجی و یازده فرقه هالک‌اند، و بیان فرقه ناجیه را که می‌کنند، اوصافی چند را بیان می‌نماید که در شیعه امامیه است و مراد او اینکه بنا بر مصلحت وقت مطلق این طایفه را لعن نکند، و یکی از آنها را خوب شمارد که به این تقریب شاید ایشان را به طریقه اهل بیت (علیهم‌السلام) درآورد و آخوند ملامحمد تقی مجلسی (علیه‌الرحمه) که ظاهرأ با اینها آمیزش می‌نمود، باز سببش هدایت بود، و بر این دعوی، دو پسر او ملاعبدالله و آخوند ملامحمد باقر مرحومان که هر یک در فضل و کمال سرآمد مردم روزگار بودند، ادای شهادت می‌نمودند به این معنی، و ایشان به احوال والد خود داننا تراز دیگران بودند، و چون تواند بود که این سخن را کسی از ایشان قبول ننماید، و حال آنکه مجتهد عصر و زمان و مقتدای به خواص و عام بودند، و بنای مسائل دین را بر قول و فتوی ایشان می‌گذاشتند، و حال آنکه در آن اوان این طایفه را طغیانی بود که چاره‌ای به جز تقیه از ایشان نبود. و دلیل بر این مدعا، احوال ملاعبدالله مرحوم است، بعد از فوت پدرش آخوند ملامحمد تقی مجلسی، به ظن آنکه او را در ترویج دین حق، ناصری و معینی هست، فی الجمله اظهاری از افعال قبیحه و اطوار شنیعه این طایفه را نموده، و طریقه ائمه هدی را که شیوه مرضیه آخوند خود بوده بیان فرموده، پیروان حلاج بنا بر عداوت دینی و لجاج اتفاق نموده از برای اهانت، بلکه ضرب و قتل نیز مضایقه نمود، در مسجد جامع عتیق اصفهان، هجوم آورده، بوریاهای مسجد را سوزانیدند، و مدرسین را منع از درس نمودند و مدتی در مسجد را بستند، و آن بنده خدا را بعضی از دوستانش به هزار حيله و تدبیر از مسجد به خانه‌اش رساندند و مختفی کردند، و چون آن طایفه چنین فضیحتی نمودند، از ولی نعمت عالمیان ترسیده، جمعی متفق شده از راه شیطنت که جبلی این طایفه است، تقرب به قربان درگه خلائق امیدگاه جسته، به بهتان و دروغ چندان چیزها به عرض اقدس ظل الله رساندند که اول به قتل آن بیچاره اشاره شده، بعد از التماس اخراج از بلد فرمودند، و تقصیر او، که پیروی ائمه اطهار و انتشار آثار و اشتها اخبار ایشان بود، به جهت عداوت دینی به نحو دیگر خاطر نشان نموده بودند، و به نوعی خاطر اشرف صاحب قرانی را آزرده که مافوق آن متصور نبود. اعوذ بالله من شرور الناس و الختاس الذی یوسوس فی صدور الناس. و آتش غضب پادشاهی را که نمونه‌ای از خشم الهی است، از سخنان فتنه‌انگیزی چنان برافروختند که احدی را قدرت التماس و جرأت درخواست نبود، لاجرم لاعلاج به سبب عداوت آن سیاه‌بختان بی‌ایمان، جلای وطن نموده، روانه کفرستان و بلاد هندوستان گردید.

و با وجود عداوت چنین که بین پیروان ایشان با اهل علم و صلاح هست، دعوی تشیع نیز می‌کنند و خود را از

ادامه بحث از فرق صوفیه و نقد عقاید آنها

نویسنده در اینجا با اشاره به اینکه «چون به مرحمت و شفقت آن ولی نعمت عالمیان، و مالک رقاب اهل زمان، و مالک ارث و ملک سلیمان، صاحب دوران به قدرت ملک المنان، دلها قویست» می‌گوید تازه از اینجا می‌خواهد به بیان گمراهی این فرقه پردازد. سپس بحث را با «تنبیه» شروع می‌کند. وی یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد به آنها را اعتقاد به «وحدت وجود» یا «حلول» دانسته و سپس موارد دیگر را هم از دیدگاه‌ها و رفتارهایشان ذکر می‌کند. رقص و آوازخوانی و اینکه آنها «اکثر در علم موسیقی ماهر باشند، چنان که خرس مست در کوهسار، به چرخ درآیند و خود را بیهوش وانمایند، و در چله‌خانه‌ها نشینند و ...» مورد تأکید اوست. (فریم، ۱۵۲) آن‌گاه اشعاری از حکیم سنایی آورده که در این نسخه «ثنایی» آمده است: «همه از راه شرع بی‌خبرند / آدمی صورتند / لیک خزند / همه دیوان آدمی رویند / همه غولان به بی‌رهی پویند».

نویسنده از سرنو به بحث درباره فرقه‌های صوفیه پرداخته، از نخستین آنها، فرقه هاشمیه یاد کرده است. این مباحث مفصل است و نویسنده ذیل چهاردهمین فرقه، یعنی کاملیه، قصیده‌ای طولانی از قاضی شریف خوزانی درباره طایفه صوفیه آورده است: «می‌روم در حال پیری فکر دیگری کنم / پا به دامن می‌کشم در خلوتی سرمی‌کنم / دلق و تسبیح وردا و شانه، مسواک و عصا / همچو سالسون صوفی در سرو برمی‌کنم ... / می‌گذارم نام خود را نیک فخرالراشدین / خویش را زین خرم‌بیدان نیز ختر می‌کنم».

(فریم ۱۶۵-۱۶۶) فرقه هیجدهم، جوریه است، «ایشان چنانچه توانند البسه الوان ابریشمین که حریر محض باشد و زرینه و زربفت و سمور بپوشند و در مجالس خود و غیره از خمر و ساز و شاهدان گل‌عذار و پسران زلف‌دار و غیر آن از آلات قمار و مناهای آراسته کنند، و حاضر شوند و مرتکب شوند و از آنها مضایقه نمایند، و قصه‌های دروغ و افسانه‌های بی‌فروغ گوش کنند، مانند کبرنامه که شاه‌نامه گویند، چنانچه فردوسی با وجود نظم آن، خود در مذمش گوید: نظم: چورستم خری بود در سیستان / منش کرده‌ام رستم داستان / همه آن روایت دروغند پاک / سراسر نیرزند بیک مشت خاک. و حدیثی از جناب حضرت صادق. علیه السلام. روایت شده که بعضی از مضمونش آن است که کی خسرو سیصد و کسری از انبیاء بنی اسرائیل را شهید نمود، سوای مؤمنان دیگر، پس پهلوان پای تخت بی‌دست‌آلودگی نمی‌تواند بود، اگرچه همه رضا باشد به فعل آن شقی لعنه الله. و دیگر قصه ابومسلم مروزی را گوش کنند ... و همچنین قصه حمزه (علیه السلام) که به آن جناب بسته‌اند،

شیعیان می‌شمارند و مردم بی‌تمیز از ایشان نیز قبول می‌دارند. غرض اصناف کفار، از گبر و ترسا و یهود و هند در کمال امن و آسایش در ترویج کفرشان مشغول، و به بت‌پرستی خودشان مأمول، با وجود این از مذمت ایشان ساکت باشند، و هیچ‌نگویند و آزارشان ننمایند. و مرد فاضل دینداری که کارش شب و روز مدح و منقبت اهل بیت اطهار و ذکر احادیث و آیات ملک جبار بوده، منشأ این نحواهانت که بر کفار روا ندارند رسانند.

زهی بی‌دینی و جرأت و جسارت تشییع این طایفه و اخلاص ایشان به دودمان سلطنت صوفیه که باعث ترویج دین ائمه طاهربین، فی الحقیقه ایشانند. عاقل را به اندک تأملی ظاهراست و بعد از انقضای مدت مدید از وقوع حکایت که فضل و دانش قدوة المحققین مولانا محمدباقر مرحوم به اوج کمال و جمال رسید، در زمان جلوس میمنت مأنون نواب کامیاب فلک گردون قباب اشرف اقدس ارفع که از یمن دین پروری و معدلت‌گستری بندگان او، ایران چون گلستان ارم گردید، آخوند مرحوم به استمداد جمعی از مقربان پایه سریر سلطنت که از دل و جان خیرخواه دین و دولت بوده و هستند، جزاهم الله خیرا و اعظمهم اجرا امور نامشروع را از مناهای و ملاهی و معاصی مقدس الهی به پایه سریر عرش نظیر اقدس که حامی دین مبین و ماحی آثار فجار و ملحدین است، عرض نموده، بنا بر ترویج مذهب آبای کرام و اجداد ذوی المجد و العظام (علیهم صلوات الله الملك العلام)، نهی از جمیع فسوق و فجور از شراب و قمار و فواحش و منع صوفیه خداعیه، و از سلوک مسلک ضلال و اضلال جماعت جهال نموده، و زجر از ارتکاب مناهای و اشتغال رقص و سماع و ملاهی فرموده، حکم نافذ در جمیع ممالک محروسه در منع جمیع محرّمات و رفع مخترعات شرف عرّصردور یافت، و انواع فسوق و فجور از صفحه روزگار بر طرف و روی ادبار برتافت، و مجاهر به فسقی و فجوری کسی ندیدیم بلکه به ندرت هم نشیندیم که مرتکب گردند. مثنوی: [در ستایش شاه]

الهی تو این شاه درویش دوست / که آسایش خلق در ظل اوست / بسی بر سر خلق پاینده دار / دلش را به نور خودت زنده دار / بکام تو بادا همه کار تو / خداوند گیتی نگه دار تو

دل و کشورت جمع و معمور باد / ز ملک پراکندگی دور باد / تودر سیرت پادشاهی خویش / سبق بردی از پادشاهان پیش

وی سپس از برخی از عبارات فیض کاشانی در الکلمات الطریقه یاد کرده که در آن به نقد صوفیه پرداخته است. [فریم ۱۴۹، ۱۵۱]

و چیزهای زشت به او نسبت داده و می دهند، که یا غیبت است و یا محض بهتان، و هریک کبیره است، و در باب قصه های دروغ یا راست که از دشمن دین باشد، گفتن و شنیدن آن برای تعیش و خوش آیندگی حرام است، بلکه کبیره است». (فریم، ۱۶۸) بدین ترتیب در لابلای این نقدها، نویسنده نکات دیگری را هم که در طعنه به دیگران دوست دارد، مطرح می کند.

حدیث نوزدهم (فریم ۱۷۴) درباره قصه خوانان و گوش دادن به آنهاست و پاسخ اینکه: من أصغی الی ناطق فقد عبده. ضمن آن به چند نقل دیگر هم درباره قصاص استناد شده است. با این حال اشاره ای به وضع قصه خوانان صفوی ندارد.

دولت صفویه و درآمدن شیعه از تقیه

حدیث بیستم (فریم ۱۷۷) درباره وظیفه شیعیان در عصر غیبت است: شیعه نبود آن که گوید من غلام حیدرم / شیعه آن باشد که حیدر دوستدار آن بود

نکته تاریخی وی در اینجا، در جریان شرحی که درباره کلمه رافضه داده این است که پس از این حدیث شریف مستفاد می شود اسم رافضه که براعظم مردمان که مجمع برحق باشند، یا براهل سواد اعظم، چنان اطلاق کرده و می کنند که ظاهر و علانیه است، یعنی این معنی ثانی برای این طایفه دست نداد تا زمان ظهور شاه جنت مکان شاه اسماعیل ماضی. قدس الله روحه و جعل الجنة مثواه مع آبائه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین. هر چند سابق بر آن شیعیان بودند، نهایت علانیه با اهل سنت عداوت نمی نمودند، و تقیه از ایشان می کردند، و اجتماع در سواد اعظم و خطبه و سرکرده نداشتند که سید و از اولاد ایشان بوده باشد و دولت از دیگران به ایشان منتقل گشته باشد، و عمل به فرموده ائمه (علیهم السلام) متصل نموده، از خاصان و مخلصان آن جناب باشند، بمحمد و آله» (فریم، ۱۷۹)

در اینجا می کوشد اشاره ای را که در کتاب علامه حلی، یعنی منهج الکرامه درباره هلاکو آمده، به نوعی برصفویه منطبق سازد: «چنانچه علامه حلی علیه الرحمه در کتاب منهج الکرامه از پدرش نقل در معجزات و از غیب خبر دادن جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله، حکایت هلاکو خان را، و طلبیدن اهل حله از هلاکو خان امان، و پرسیدن آن که من هنوز غالب بر حاکم شما نگشته چرا امان می طلبید، و جواب پدر علامه که از بزرگان دین خود به ما چنین خبری رسیده، لهذا بعد از آن، امان نامه نوشته به ایشان عنایت نمود. و در آخر آن حدیث آن جناب می فرماید که ثم

یدفع ظفره الی رجل من عترتی یقول الحق و یعمل به، یعنی هلاکو پس رد کند ظفرش را به سوی مردی از عترت من که بگوید حق و عمل به آن نماید. و از این ظاهر و مبین است که بعد از هلاکو کسی از سادات رفیع الدرجات را این دولت میسر نشد، مگر اهل صفویه علیّه عالیه را. برمتأمل خبیر بصیری خوش آمد و مدهانه می باید این معنی ظاهر باشد، و موید قول داعی دوام دولت ابد مدت آن که محمد بن الحسن المشهور به فاضل هندی در رساله نجات آورده از سید جلیل نظام الدین حسن بن جعفر الحسینی بسند خود از امیرالمؤمنین و یعسوب المسلمین. علیه السلام. که آن حضرت فرمودند: لنا فی اردبیل کنز لیس من ذهب و لافضة، و لکنه رجل من ولدی یرحل الی التبریز، فاذا سمعتم به و ادركه اوفی زمانه، فاتوه و انصره، و لو حبوأ، یعنی از برای ماست در اردبیل گنجی و نیست آن گنج از طلا و نه نقره، ولیکن مردی است از اولاد من که روان می شود به سوی تبریز یا دوازده هزار سوار جزا بسته باشد به عصابه سرخی و سوار استر شهباء باشد. پس هرگاه بشنوید این را و ادارک کنید او را، یا زمان او را، یعنی زمان دولت او را، پس بیابید به سوی او، و نصرت نمایید او را. اگرچه به چار دست و پا بروید. پس برمتتبعان آثار [و] اخبار آن نامدار ظاهر و مبین است که سوی آنجناب با دوازده هزار کس و علامات قزلباشی که عصابه سرخ کنایه از اوست، بعد از هلاکو خان، یا پیش از آن، از سادات کسی را روی نداده. پس ظاهر است که مردانه مرد موعود، وجود مسعود ایشان بوده که علم سیادت و نجابت افراخته، و شمشیر کین برای دشمنان دین آخته، متوجه آن صوب شده، بعد از فتح و نصرت در آن بلده مبارکه با بخت مسعود بر تخت سعادت متمکن و قرار یافتند و به دولت و اقبال بر تخت پادشاهی و با دین و دادخواهی و حق پرستی نشستند». (فریم، ۱۸۰)

خبر مزبور درباره سقوط عباسیان در منهج الکرامه (۱۷۰) آمده و در نهایت به عنوان تفسیر مؤلف گفته شده: «و کان الامر کذلک حیث ظهر هولاکو من ناحیه خراسان». نیز در کشکول بحرانی (۱۴۸/۳) از تذکرة الائمة [منسوب به مجلسی] نقل شده که او خبری از علامه (بدون اشاره به نام کتابی خاص) درباره سقوط عباسیان دارد که ضمن آن اشاره به «انقراض دولة بنی العباس و سلطنة هولاکو و انتهاء دولته بالسلطین الصفویه» دارد. همین خبر در کشکول بحرانی: (۲۵۶/۳، ۲۵۷) تکرار شده است. نیز خبر مزبور در «رساله در پادشاهی صفوی» از محمد یوسف ناجی، از علمای صفوی (چاپ بنده) ص ۵۳۵ به نقل از منهج الکرامه آمده است. اینها نشان می دهد که از این خبر، برای پیشگویی ظهور صفویه در

این دوره استفاده شده است. حدس قوی این است که محمدیوسف ناجی، همین محمد یوسف بیک نویسنده اربعین ماست.

نویسنده اربعین در تأیید مطالب خود روایتی هم از سیوطی که مضمون «حتی یأتی قوم من قبل المشرق، معهم رایات سود» در آن آمده را شاهد می‌آورد. او پس از ترجمه حدیث می‌افزاید: «کسی را گمان نشود که این حدیث را ممکن است که سیوطی برای تعریف بنی عباس و در مدح ایشان ذکر نموده است، بلکه نه چنین است؛ زیرا که باز در آن کتابش، در مذمت ایشان می‌گوید» و سپس حدیثی از طبرانی نقل می‌کند. علاوه بر این، آنچه در روایت یونس عبدالرحمن از حضرت رضا آمده که فرمودند در دعای مشهور از آن جناب که «اللهم صلّ علی ولایة عهده و الائمة من بعده» و نیز در دعای حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) که می‌فرماید: «وصل علی ولیک و ولایة عهده و الائمة من ولده، پس ولادت در زمان و عهد آن جناب است»، (فریم، ۱۸۱) یعنی همین صفویه. سپس خبری دیگری آورده و می‌افزاید: «پس این خبرها همه افاده دولت صفویه علیه عالیه و طریقه ایشان که الحمدلله و المته طریقه شرعی صحیح اثناعشریه است می‌نماید. پس برهیک از شیعیان سعادت مآل و دوستان رسول و علی و آل واجب است شکر این نعمت خدا و صلوات بر محمد و آل محمد. صلوات الله علیهم. و دعای دوام دولت ابد مدت این دو دمان نماید تا باعث زیادتى نعمت الهی نسبت به این کس شود؛ زیرا فرمودند: و لئن شکرتم لازیدنکم؛ زیرا که وجود این پادشاهان نسبت به شیعیان نعمت عظیمی است که قدرشان را نمی‌دانند مگر قلیل نادری که از معرفت نعمت‌های الهی مطلعند، و واجب است دعای خیر از جهت ذات مبارکشان».

در اینجا درباره لزوم دعای خیر برای پادشاهان و امیران خوب احادیثی نقل می‌کند. یکی هم از امالی صدوق است: «فأی قم أطاعونی، جعلت قلوب الملوك علیهم رحمة». توصیه مؤلف این است که «پس تأمل نموده عبرت گیرید و از در انصاف درآیید، کما تدین تدان، و خود را خوب نموده، دیگری را مقصر ندانید، و بدگویی ایشان را [سلاطین صفوی] را واگذارید و شکر احسان را به جای آرید تا از فوز یافتگان شوید». (فریم ۱۸۳) نویسنده وجود و لزوم سلاطین صفوی را فرض مسلم می‌گیرد و اینکه «پس معلوم شد که بودن پادشاه و امرا در کار است، و دعای خیر بر ایشان واجب و لازم و اعانت و اطاعت ایشان لازم». وی در این باره به «رساله شیخ ابوالحسن خاتون آبادی که شرح دستور العمل» جناب «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله برای مالک اشتر علیه الرحمن قلمی فرموده‌اند» ارجاع می‌دهد. نام آن رساله، نصایح الملوك فی آداب السلوک است که به گفته نویسنده اربعین «الحق خوب پرداخته که بسیار ضرور است از برای پادشاهان کامکار و ملوک ذوی الاقتدار و معززان اولی الاخیار و سائسان کفار». سپس این شعر را منسوب به صاحب بن عباد آورده: «شهسناه ما راثنای جلی است / که از جان محب علی و نبی است / بود دوست او را خدادوست دار / پس آن دوست را با جهنم چکار / ازین گریبانم ثنا بیشتر / خورد بر روانم دو صد نیشتر». (فریم، ۱۸۳)

حدیث بیست و یکم (فریم ۱۸۳) روایت بلندی است از ملاقات امام صادق با شیعیان در مسجد النبی که آنان را به اجتهاد و ورع دعوت می‌کند. حدیث بیست و دوم (فریم ۱۸۷) باز در وصف شیعه و مؤمن واقعی است. حدیث بیست و سیم (فریم ۲۰۶) به همین منوال شیعه و سؤال و جوابی از امام درباره «رافضه» است. حدیث بیست و چهارم (فریم، ۲۱۴) باز درباره شیعیان آل محمد و احترام به آنهاست. حدیث بیست و پنجم (فریم ۲۱۹) حدیث غدیر خم. در اینجا شرحی از وقایع آخرین روزهای رحلت رسول و مسائلی که پس از آن پیش آمد را آورده است؛ سپاه اسامه و فدک و خمس و بقیه موارد. فصلی هم در مطاعن خلفا آورده است. آخر هم هفت بندی از ملاعباس قاجار در این باره. (فریم، ۲۳۴-۲۳۷)

پیشگویان ظهور در اواخر صفوی و نقد مؤلف بر آنها

حدیث بیست و هشتم (فریم ۲۳۷) روایتی از کافی، به نوعی ادامه همان مباحث. روایت بیست و هفتم (فریم ۲۴۵) درباره ورع و تقیه و لزوم توجه به آنها. به دنبال آن بحثی درباره تقیه دارد. حدیث بیست و هشتم (فریم ۲۴۷) درباره مهدی (علیه السلام) است که به تدریج بحث‌های پایانی اربعین را تشکیل می‌دهد. به همین ترتیب حدیث بیست و نهم (فریم ۲۴۹). ضمن این حدیث به بحث از علائم ظهور براساس این روایت می‌پردازد. روایت سی‌ام (فریم ۲۵۲) درباره خروج دجال از اصفهان و شرح آن است. حدیث سی و یکم (فریم ۲۵۶) و روایت سی و دویم (فریم ۲۵۷) باز درباره علائم ظهور است. وی در ذیل هر روایتی تأکید دارد که علائم ظهور منحصر در اینها نیست.

در ادامه درباره روایتی که در آن از «اختلاف بنی‌العباس» به عنوان علامت ظهور یاد کرده، سپس از «نزل التورک الجزیره» سخن به میان آمده، و آن‌گاه از «نزل الروم الرمله» و اینکه این رفت‌وآمدها به جایی می‌رسد که «حتی تخرب الشام»، و اینکه خرابی شام یا همان سوریه، به سبب برآمدن سه پرچم است: رایة الاصبه، رایة الايقع، و رایة السفیانی، سخن گفته شده است! (فریم، ۲۶۰)

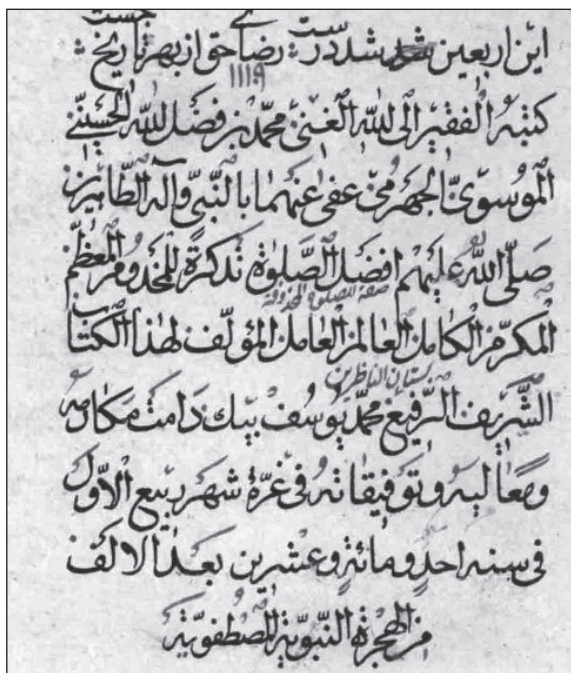
نویسنده پس از آن در تطبیق این عبارات بر مصادیق تاریخی می‌نویسد: پس اختلاف بنی‌عباس خود ظاهر است، و نزول ترک، ظاهراً تیمور بوده باشد، چنان‌که میان او پادشاه روم جنگ شده، آخر گرفتار شد پادشاه روم. یا هلاکونیز محتمل است. و نزول روم به رمله، احتمال «آل عثمانیه» می‌رود، یا اینکه «فرنگان رومه» نیز احتمال دارد.

جالب است که تعبیر ترک و روم در دوره‌های مختلف، بر اقوام مختلف و آدم‌های متفاوت از سلاطینی که نمایندگی آنها را دارند، منطبق می‌شود؛ مخصوصاً روم که یک بار رومیان حاکم بر قسطنطنیه است، بار دیگر رومیان به معنای عثمانیان است و دیگر رومیان به معنای فرنگیان.

وی سپس به بیان فهرستی از علائم که شیخ مفید نقل کرده پرداخته و در انتها می‌نویسد:

پس باید بدانند شیعیان خیر مآل و دوستان رسول و آل که این همه وقایع، آیا واقع تواند شد در میان وعده ظهور آنجناب تا ظهور آن آفتاب عالم‌تاب که بعضی از فضلا و منجمین تحدید و تعیین نموده‌اند، یا نه! پس بدانند دوستان که اول وعده‌ای که میرزا جعفر منجم باشی سابق نموده بودند، مع بود با وعده نمودن و قراردادن میرمحمد صالح شیرازی مشهور به سادات دست غیبی در کتابش موسوم به تکمیل الایمان که در سال ۱۱۱۵ باشد، والحمدلله به نظر خود ملاحظه آن را نمودیم چون خلاف قول معصوم بود مطلب، و مراد حاصل نشد. [نشانی از تکمیل الایمان دست غیبی در دنا ۳/ ۲۸۸-۲۸۹ نیست]

دویم آخوند مرحوم همچین شعری را منسوب می‌سازند به خواجه نصیر مرحوم. اینکه او فرموده باشند در سال «غُلص» اگر بمانی بینی مُلک و ملک و ملت و دین برگردد، که سال هزار و بیست [۱۱۲۰ سال تألیف این کتاب] بوده باشد که الحال در میانیم و ملاحظه می‌نماییم که الحمدلله والمنه عالم در نهایت امن و امان و آرامیدگی است، و سال بیست و یکم آخوند مرحوم مانده، خدا حیات بخشد تا او را نیز ببینیم و از قید او نیز فارغ گردیم. به هر حال، آنچه به خیال داعی دوام دولت قاهره، راقم اربعین [همین کتاب] می‌رسد، هر چند بر آن نیز اعتمادی نیست، نهایت نکته‌ای است که خالی از چیزی نیست، و آن این است که جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند حدیثی را که متفق علیه فریقین است که بعضی از مضمون آن این است که شبیه است حکایت و احوال این امت با امت موسی، و بنی اسرائیل مثل پرتیره پرتیر



هم از «تفسیر ملا میرزا محمد مشهور به خیاط» یاد کرده است. (فریم ۲۸۰) حدیث سی و هشتم (فریم ۲۸۱) هم در همان فضای حدیث پیشین است.

حدیث سی و نهم (فریم ۲۸۶) درباره آن است که عمریک نوشته از تورات نزد رسول (ص) آورد و جملاتی که آن حضرت در این باره گفتند.

حدیث چهلم (فریم ۲۹۳) از تفسیر امام عسکری درباره وضع علمای شیعه است که «مرا بطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته» و شرحی در این باره. وی در تعریف فقهای واقعی شیعه شرحی داده و ضمناً با عبارت «پس جماعتی را که در میان فقهای شیعه، خود را منسلک نموده باشد، و دعوی تشیع نماید، و برخلاف این علامت او را ببینی، او شیعه نیست، بلکه یا صوفی است، یا فلسفی است یا حکیم، که از هر دو سر رشته با سستی است، و می‌خواهد به این وسیله پیامورد طریقه شیعه را برای برهم زدن آن و غیر اینها» از گروهی از آنان انتقاد می‌کند. (فریم ۲۶۷)

خاتمه کتاب در صفات مؤمن است (فریم، ۳۰۱) و نویسنده روایاتی در این باره آورده است، با اشاره به اینکه «پس ای بردار دینی، جمع آوردم برای تو در این اربعین چیزی چند را که اهم بود در دین، و اوسط است برای طریق مستقیم مبین». (فریم ۳۰۲) در ادامه، متنی از مجالس المؤمنین در تشکیکات و شبهات ابلیس پرتلبیس می‌آورد. (فریم ۳۰۳)

یادداشت پایانی کتاب که همزمان نویسنده و کاتب را معرفی کرده

و نعل اسب به نعل اسب. و از این نهایت مشابهت بهم فهمیده می‌شود [آن‌گاه نمونه‌ای تاریخی مربوط به عمر نوح و غیره نقل کرده و در نهایت می‌نویسد]: پس حاصل نتیجه معنا آن خواهد بود که آن جناب اقلادو هزار سال و کسری عمر بکنند، و از تاریخ ولادت با سعادتش که الحال تحیر این اربعین است، نور، که از تاریخ هجرت در روز، هشتصد و شصت و چهار باقی می‌ماند. پس از اینها فی الجمله متفطن می‌توان شد، و دیگر مشابهت ملک بنی اسرائیل از زمان موسی تا پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله) نیز دلیلی است روشن بر این مدعا؛ زیرا که از زمان موسی (علیه السلام) تا زمان پیغمبر ما قریب دوهزار و دو بیست و سی سال نقل کرده‌اند، چنان‌که ابن جوزی در تلفیق ذکر نموده. پس باید که زمان هر یک در امتداد نیز مثل هم یا قریب به هم باشند. حاصل اصل کلام آن است که بغیر از خدا که صاحب اختیار کل است، و خازن علم او سبحانه که هر گاه خواهند بدانند می‌دانند که کی ظهور می‌نماید، وعده‌های موقتین همه کذبست و افترا، و اعتماد را نشاید، چنان‌که سابقاً گذشت، و الله تعالی اعلم بما یكون». [فریم ۲۶۲، ۲۶۳]

بی‌مناسبت نیست بیفزایم که نویسنده اربعین، پس از آن، ضمن حدیث سی و سیم که در آن از امام صادق درباره «السلطان العادل» سؤال می‌شود و می‌فرماید: «هو من افترض الله طاعته بعد الانبیاء والمرسلین علی الجن والانس اجمعین»، تفصیلی در این زمینه دارد که «اطلاق سلطان عادل مطلقاً در احادیث ظاهراً امام زمان باشد، نه غیر ایشان، مگر قرینه صریحه برخلاف باشد». سپس می‌افزاید که سلطنت امام زمان متصل به قیامت است: «امتداد سلطنت آن عالی مقام الی یوم القیام است». سپس اینکه «احادیث بسیار است در این که سلطان عادل و امام عادل یکی‌اند و دولت آنجناب متصل است به قیام قیامت، و فاصله بغیر از چهل روز نقل نشده، و اگر شده به احادیث صحیحه معارضه نمی‌تواند نمود. پس بعضی از فضلا که قایلند به پادشاهی پیغمبر و ائمه بلکه تمامی انبیاء و اوصیاء، بعد از رحلت قائم علیه السلام، بی‌صورت است». (فریم ۲۶۳، ۲۶۵)

حدیثی سی و چهارم (فریم ۲۶۵) و حدیث سی و پنجم (فریم، ۲۶۸) و سی و ششم (فریم ۲۷۰) باز درباره قائم (ع) و ظهور اوست. وی از این روایات مواردی را که درباره چگونگی ظهور و شرایط آن است را به شماره و مرتب استخراج می‌کند. حدیث سی و هفتم (فریم ۲۷۳) درباره اهل بیت و خلقت ارواح آنها (خلقت نوری آنها) هفت هزار سال پیش از خلق دنیا است. در اینجا از «حضرت آخند» و اینکه «در بحار آورده» یاد کرده است. (فریم، ۲۷۵) جایی

به این شرح است:

چو تألیف این اربعین شد درست
رضای حق (۱۱۱۹) از بهر تاریخ جست

کتابه الفقیر الی الله الغنی محمد بن فضل الله الحسینی الموسوی الجهرمی، عفی عنهما بالنبی و آله الطاهرین، صلی الله علیهم افضل الصلوة، تذکرة للمخدوم المعظم المکرم الکمال العالم العامل، المؤلف لهذا الکتاب الشریف «بستان الناظرین» محمد یوسف بیگ. دامت مکارمه و معالیه و توفیقاته. فی غرة شهر ربیع الاول فی سنة احد و مائة و عشرين بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة.

در جایی اشاره کردم که این متن حاوی اشعاری نظیری است که به ویژه رباعی های آن منحصر به فرد است. از جمله در بخشی که در نقد صوفیه است، قصیده ای از قاضی شریف خوزانی دارد که بنده او را نشناختم. متن شعر به عنوان سندی از مجادلات مربوط به مقابله با صوفیان جالب توجه است. طبعاً و بیش از هر چیز، این شعر را به عنوان یک متن ادبی در حوزه رد تصوف نقل می کنیم، نه بیشتر. اینکه نشان می دهد ادبیات ضد تصوف، در اواخر صفوی تا چه اندازه گسترش یافته بود.

قاضی شریف خوزانی. رحمة الله علیه. در تعریف و توصیف طایفه صوفیه قصیده ای دارد، چون مناسب بود، قلمی شد برای عبرت:

می روم در حال پیروی فکر دیگر می کنم
پا به دامن می کشم در خلوتی سر می کنم
دل و تسبیح و ردا و شانه، مسواک و عصا
همچو سالوسان صوفی در سر و بر می کنم
خرمیدی چند پیدا می کنم تهمت تراش
شوربائی بهر شان هر شب مقرر می کنم
قطب اقطابم لقب بخشند و تاج العارفین
آن چنان کز ذوقشان من نیز باور می کنم
تا بگویندم که شیخ از خوف
حق، شب می گریست
صبح دور دیده از آب دهن ترمی کنم
سادهی مقبول چندی می کنم در بقعه جمع
نرگدایان را ز گنج اوغلن توانگر می کنم

می کنم یا هو و یا هو و معلق می ززم
گرچه زاغ گمهم خود را کبوتر می کنم
مسجدی را می کنم از بهر چرخیدن نزول
هر نمازی را ز بانگ های هو کرمی کنم
یک دو خر مطرب ز کُلَعندان ده می آورم
در میان آن خران من نیز عَرَمی کنم
چون ندانم هیچ تا خوانم به آواز بلند
ورد لب جنبانیدن بی حرف از بر می کنم
می پرانندم مریدان بر فلک چون بایزید
همچو شبلی با عصا در بحر معبر می کنم
گرچه الحمودی نمی دانم ولسی در بزم ذکر
دم به دم الفاتحه گفتن مکرر می کنم
در حق خود هر چه گویم پس گواهی می دهند
خوشتن را گر امام و گر پیمبر می کنم
آنچه این خرصوفیان تاویل و حدت کرده اند
گر از ایشان بشنوم دعوی دیگر می کنم
هر کجا بینم به روی گنج حسنی مار زلف
از پی دم دادنش خود را فسو نگر می کنم
بر لب جو می نشینم در نماز بامداد
ذکر می سازم وضو تا شب مکرر می کنم
همچو من خرم لحدی در بقعه محمود نیست
زدهای خشک را با دامن تر می کنم
گل عذاران را به صیادی و شاگردی و زرق
دانه خوار دام مکر و دست پرور می کنم
امردان را می دهم درویش خوش باطن لقب
ملحدان را نام شیخ پاک محضر می کنم
رشته می تابم برای پای بند این خران
هر خیری را از ره افسار بر سر می کنم
هر که خواهد آخرت، می بخشمش حور و بهشت
هر که دنیا خواهد او را کیمیاگر می کنم
می کند دجال با یک خر جهانی را خراب

من به چندی خر، کی از دجال کمتر می‌کنم
 بر من و بر پیروان من نماز و روزه نیست
 تا نبینم مزد نقدی کار کمتر می‌کنم
 روزه می‌گیرم برای اشتهای آش مفت
 سجده پیش ساده رویان می‌کنم گر می‌کنم
 صوفیم من هست مال مردمان بر من مباح
 نیست بر من حاجتی گر خیر و گرش می‌کنم
 گاو باز و قوچ باز و لوطیان شهر را
 می‌کنم من جمع و خود را میر لشکر می‌کنم
 اکذب ایشان مرا صاحب دم است و جانشین
 روز و شب پیش مریدان وصف آن خر می‌کنم
 هر که بهتر می‌تراشد لاف و می‌گوید دروغ
 بر مریدان خود او را میر و مهتر می‌کنم
 با عوام الناس او هم وجد حالات مرا
 دم به دم می‌گوید و من هم مکرر می‌کنم
 هر که میرد از اجل گوید که او را شیخ زد
 من هم او را بر دعای خود مقرر می‌کنم
 هر که را زادند گوید از دعای شیخ زاد
 من هم اندر پیششان تصدیق دیگر می‌کنم
 می‌گذارم نام خود را نیک فخرالراشدین
 خویش را زین خر مریدان نیز خرت می‌کنم
 آنچه شد امروز حادث گوید این دی شیخ گفت
 من هم او را بهر خود منشور محضر می‌کنم
 گر کسی را دم دهد گوید دمست گیر بود
 با چنین دم در دم شهری مسخر می‌کنم
 من به حق فانی شدم بر من خط تکلیف نیست
 در جهان هر نوع می‌خواهد دلم سر می‌کنم
 صوفیم من مردمان را طاعت من واجب است
 گر پسر می‌خواهم و گر میل دختر می‌کنم
 هر که دارد بحث گل‌عنودی ز کج بحثان ده
 از مریدان بهر الزامش مقرر می‌کنم

گر فلاطون است لابد می‌شود مغلوب از او
 اعتقاد خلق را بر خود قوی ترمی‌کنم
 شد چه صاحب منصبی معزول پیشش می‌روم
 نصب او را بر دعای خود مقرر می‌کنم
 می‌برم هر روز پیشش یک دو خردرویش را
 گویم این را در دعای خویش یاور می‌کنم
 می‌ستانم هر چه دارد بهر درویشان از او
 تا به خاک راهش از نکبت برابر می‌کنم
 طفل مقبولی که گر جد خودم خواند رواست
 در طریقت خویش را با او برابر می‌کنم
 در حق من وحی و الهام و کرامات و خطاب
 جمله می‌گویند و من هم نیز باور می‌کنم
 خواب می‌بینند بهر من که بردوش ملک
 بر فراز تخت سیر چرخ اخضر می‌کنم
 گر کسی گوید دروغ است این سخن چندان قسم
 می‌خورند ایشان که من خود نیز باور می‌کنم
 می‌دهم هر خرگدا را شاه درویشان لقب
 زین تشابه آب درویشان مکرر می‌کنم
 اولیا را می‌کنم بدنام از این کردارها
 عارفان را پیش چشم خلق منکر می‌کنم
 از برای خویش بیت عارف شیراز را
 می‌دهم تغییری و بر لوح دفتر می‌کنم
 همچو زاهد جلوه در محراب و منبر می‌کنم
 چون به خلوت می‌روم آن کار دیگر می‌کنم
 در تعصب پای محکم می‌کنم همچون شریف
 هر چه می‌گویند بهتر باش بدتر می‌کنم